**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری(دام ظله)**

**جلسه449 – 25/ 03/ 1400 جریان استصجاب در امارات** **/تنبیهات /استصحاب**

**خلاصه مباحث گذشته:**

در جلسات سابق بحث در این بود که اگر حالت سابقه با یقین ثابت نشده باشد بلکه با امارۀ معتبر ثابت شده باشد ایا استصحاب جاری می شود و اگر جاری می شود وجه جریانش چیست.

در جلسات گذشته وجوه مختلفی برای جریان استصحاب ذکر شد ولی در این جلسه به تحلیل وجه مختار مرحوم صدر پرداخته می شود.

# حقیقت حکم ظاهری در نگاه مرحوم صدر

مرحوم صدر وجوهی برای جریان استصجاب ذکر نموده بودند؛ یکی از این وجوه، وجهی بود که خود ایشان ذکر نموده و اختیار نموده بودند و آن وجه عبارت بود از این که روح حکم ظاهری شدت اهتمام یا عدم شدت اهتمام، نسبت به واقع است یعنی اگر شارع مقدس حکم ظاهری الزامی جعل کرده باشد اهتمامش به الزام واقعی را بیان می کند و اگر حکم ظاهری ترخیصی جعل کند عدم اهتمامش نسبت به حکم الزامی واقعی را بیان می کند؛ و به عبارت دیگر می توان گفت همه جا شدت اهتمام بیان می شود ولی یکجا شدت اهتمامش به الزام واقعی است و جای دیگر اهتمامش به حکم واقعی ترخیصی است چون در جایی که می تواند حکم ترخیصی بر حکم الزامی مقدم شود که مصلحت ترخیص بر الزام غالب شود و ترخیص اقتضایی باشد؛[[1]](#footnote-1) البته این بحث توضیحاتی دارد که در جای خودش باید بدان پرداخته شود.

## بررسی تحلیل مرحوم صدر نسبت به حقیقت حکم ظاهری

به نظر می رسد شدت اهتمام مولا روح حکم نیست و این مبنا ناتمام است چون شدت اهتمام مولا، ملاک و مناط حکم ظاهری است و این شدت اهتمام علت تکوینی حکم ظاهری است و خود حکم ظاهری حقیقتش الزام و ترخیصی است که مولا انجام می دهد همانطور که مناط حکم واقعی، خود حکم نیست بلکه سبب حکم است؛ حکم ظاهری به هر لسانی بیان شود بازگشت می کند به چعل مماثل یا به تعبیر بهتر بازگشت می کند به یک حکم الزامی یا ترخیصی و در این نکته هم فرقی بین امارات و اصول عملیه نیست.

در توضیح این مطلب می توان گفت وقتی شارع مقدس مثلا امارۀ قائم شده بر وجوب نماز جمعه را، حجت می کند، معنای حجیت این اماره این است که اگر نماز جمعه واقعا واجب باشد این اماره همان وجوب واقعی را فعلیت می بخشد و جلوی اصل برائتی که لولا الاماره منشأ ترخیص بود، را می گیرد و اگر واجب نباشد باز هم مولا تحریک به اقامه آن می کند پس در واقع مولا می گوید شما نباید در پی وجوب واقعی باشد بلکه حتی اگر در واقع هم که واجب نباشد شما باید نماز جمعه بخوانید و در این نکته فرقی بین نحوۀ بیانش نیست؛ لذا اگر به لسان تتمیم کشف یا نازل منزلۀ علم قرار دادن، در اصل قضیه تفاوتی ایجاد نمی کند؛ به تعبیر مرحوم صدر اینها صیاغتهای بیانی بوده و تفاوتی در حقیقت حکم ظاهری ایجاد نمی کند که ما این بخش از فرمایش مرحوم صدر را قبول داریم اما تحلیل ایشان از حقیقت حکم ظاهری را ناتمام می دانیم.

مرحوم صدر گویا روح حکم را حب و بغض مولا می داند در حالی که حب و بغض، ملاک حکم است و حقیقت خود حکم، تحریک مولوی است که اگر این تحریک مطابق با واقع باشد همان واقع را فعلیت بخشیده و اگر مطابق با واقع نباشد یک حکم مماثل با آن حکم واقعی جعل می کند؛ مقصود از حکم مماثل حکمی است که مانند حکم واقعی به غرض تحریک مکلف جعل می شود و به تعبیر مرحوم اصفهانی «جعل ما یمکن ان یکون داعیا» می باشد به این معنا که اگر عبد، ممتثل باشد با این بعث، منبعث شده و به سمت امتثال حرکت می کند.

این در جایی است که مفاد اماره الزامی باشد؛ حال اگر اماره بر عدم وجوب نماز جمعه دلالت کند، معنای حجیت این اماره این است که حتی اگر در واقع نماز جمعه واجب باشد من از شما آن را مطالبه نمی کنم و وجوب واقعی از فعلیت می افتد؛ فرض کنید ما علم اجمالی داریم که در ظهر جمعه، یا نماز جمعه واجب است یا نماز ظهر و به تبع این علم اجمالی، مکلف موظف است به احتیاط و این که هر دو نماز را بخواند و واجب واقعی، فعلیت پیدا می کند ولی با قیام اماره دال بر ترخیص دیگر لازم نیست شخص احتیاط نماید و حتی اگر نماز جمعه در واقع واجب باشد این وجوب از فعلیت می افتد و فائده اماره در اینجا نفی فعلیت تحریک الزام واقعی است؛ بلکه می توان بدون علم اجمالی نیز این مطلب را تصویر کرد یعنی بنابراین که ما در شبهات بدویه قائل به مسلک حق الطاعه و امثال آن باشیم باز هم لولا الاماره آن الزام واقعی فعلیت داشته و مکلف موظف است به این که احتیاط کند، ولی وقتی شارع اماره را حجت می کند معنایش رفع ید از فعلیت حکم واقعی در حق کسی است که اماره بر او قائم شده است و به عبارتی دلیل حجیت اماره، تحریک مکلف به نسبت به حکم واقعی را از بین می برد؛ البته مراد از نفی تحریک، تحریک الزامی است و الا تحریک غیر الزامی هنوز باقیست یعنی اقامه نماز جمعه به نیت رجاء مطلوب بوده و تحریک غیر الزامی دارد چون الاحتیاط حسن علی کل حال.

پس حقیقت حکم ظاهری الزامی عبارت است از فعلیت بخشیدن همان حکم واقعی ( در فرض مطابقتش با واقع) و یا تحریک به مماثل با حکم واقعی (در فرض عدم مطابقتش با واقع) و روح حکم ظاهری ترخیصی عبارتست از نفی تحریک فعلی، و این تحریک فعلی در جایی که در واقع حکم الزامی باشد نفی همان تحریک واقعی است و در جایی که در واقع حکم الزامی نباشد، نفی تحریک عقل است از باب احتیاط که هر کدام باشد با جعل حجیت برای اماره نفی می شود.

### اتحاد اماره و اصل عملی در حقیقت حکم و اختلاف آنها در مناط و نحوۀ تعبیر

شایان ذکر است که اگر در جایی اصل عملی جعل شده باشد روحش با اماره یکی است یعنی مثلا وقتی شارع اصاله البرائه را حجیت می بخشد معنایش این است که اگر اصاله البرائه نبود مثلا به حکم شرع می بایست احتیاط می کردیم و یک الزام ظاهری داشتیم که این الزام ظاهری در صورت مطابقت با واقع، به معنای فعلیت همان واقع است و در صورت عدم مطابقت با واقع به معنای جعل حکم مماثل با الزام واقعی است، ولی حالا که شارع اصاله البرائه را حجیت بخشیده دیگر الزام ظاهری مورد نظر برداشته می شود.

پس تفاوت اماره و اصل عملی در روح حکم و کیفیت حکم نیست بلکه در مناط و علت جعل حجیت است چون به تعبیر مرحوم صدر گاهی جعل حجیت به مناط اهمیت احتمال است و گاهی به مناط اهمیت محتمل است و گاهی به مناط اهمیت احتمال و محتمل است ولی در اصل روح حجیت تفاوتی وجود ندارد؛ به زبان ساده تر حجیت اماره و اصل عملی هر دو به معنای تحریک ظاهری یا ترخیص ظاهری است ولی تحریک و ترخیص ظاهری گاهی به مناط طریقیت است که می شود اماره و گاهی به مناط دیگری مانند مصلحت ترخیص یا به تعبیر مرحوم صدر تزاحم ملاکات واقعی، است که می شود اصل عملی.

البته در لسان تعبیری هم ممکن است بین ان دو تفاوت وجود داشته باشد و اگر برخی از آثار مربوط به همین جنبه های لفظی و لسانی باشد بر نحوۀ تعبیر مترتب می شود؛ مثلا حکومت جنبۀ لسانی دارد و نحوۀ تعبیر، در این که یک دلیل حاکم بر دلیل دیگر باشد یا نباشد تأثیر دارد؛ بنابراین اصل حکم ظاهری و روح حکم ظاهری در امارات و اصول عملیه یکسان است و نحوۀ تعبیر هم در این نکته تأثیری ندارد ولی نه به این معنا که نحوۀ تعبیر در هیچ کجا اثری ندارد لذا در برخی بحثها، مانند حکومت یک دلیل بر دلیل دیگر، به نحوۀ تعبیر توجه می شود.

بر اساس تحلیل مذکور روشن می شود که روح حکم ظاهری شدت اهتمام نبوده و شدت اهتمام جنبه ملاک و مناط برای حکم ظاهری دارد حال چه حکم ظاهری از سنخ اماره باشد و چه اصل عملی باشد.

با توجه به این که ما از حقیقت حکم ظاهری و واقعی بحث نکردیم قصد داشتم اشاره ای اجمالی به مبنای مختار در این زمینه داشته باشم.

# کیفیت جمع بین حکم ظاهری و واقعی

اشاره به این نکته هم مفید به نظر می رسد که به عقیدۀ ما جمع بین حکم ظاهری و واقعی متخالف، تنها به رفع ید از فعلیت حکم واقعی است و اگر حکم ظاهری و حکم واقعی متخالف نباشد و یک مفاد داشته باشند اشکال خاصی نداشته و می توان بین هر دو جمع نمود و اشکالاتی همچون اجتماع مثلین و امثال آن جایگاهی ندارد. اصل اشکال مربوط به جعل دو محرک متخالف است و این اشکال تنها در متخالفین است یعنی معنا ندارد شارع مکلف را هم به فعل یک چیز تحریک کند و هم بخواهد تحریک را از آن بردارد (که می شود اجتماع متناقضین) یا به ترکش تحریک کند (که می شود اجتماع ضدین) و این از قبیل اجتماع ضدین یا متناقضین است. ما معتقدیم در متخالفین تا وقتی حکم واقعی فعلی است حکم ظاهری مخالف در موردش تصویر معقولی ندارد لذا فعلیت حکم ظاهری در جایی که مخالف واقع باشد به معنای سقوط فعلیت حکم واقعی است و این مبنایی است که مرحوم آخوند و حاج آقای والد نیز به آن معتقدند.

1. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 302 [↑](#footnote-ref-1)